

ضرورت فارسی نویسی حوزویان

چکیده: علوم اسلامی مبتنی بر اندیشه دانشمندان غیرعرب و ایرانی شکل گرفت؛ اما آنچه به نام میراث نوشتاری بر جامانده، به زبان عربی است. هم اینک زبان فارسی از دو سو آسیب می بیند: از جانب شیفتگان فرهنگ و زبان غربی و متفکران سنتی که زبان عربی را با زبان دینی یکی پنداشته اند.

مقاله حاضر با تأکید بر ضرورت فارسی نویسی در میان حوزویان باور دارد که زبان فارسی قابلیت زبان علمی دنیای امروز را دارا است. بنابراین وجهی ندارد که عالمان ایرانی به غیرایرانی بنگارند. البته این بدان معنا نیست که ما خود را از آشنایی با زبان های دیگری محروم بسازیم.

کلیدواژه ها: زبان فارسی، میراث مکتوب، متفکران اسلامی، فارسی نویسی.

• دانش آموخته حوزه علمیه و مدیر گروه فلسفه پژوهشکده علوم انسانی جهاد دانشگاهی مشهد.

بالتدگی علوم اسلامی و شکل‌گیری آن بر نظر و فکر دانشمندان غیر عرب و ایرانی مبتنی بوده است. چنانکه ابن خلدون در یافته‌ها و پژوهش‌های تاریخی خود بر چنین مطلبی تصریح دارد:

از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام - خواه در علوم شرعی و خواه در دانش‌های عقلی، به‌جز در موارد نادری - غیر عرب‌اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند؛ با اینکه ملت (دین) و صاحب شریعت عرب است. سبب آن، این است که در آغاز ظهور این مذهب، به مقتضای احوال سادگی بادیه‌نشینی در میان ملت اسلام، دانش و صنعتی وجود نداشت، بلکه شریعت را که عبارت از اوامر و نواهی خدا است، رجال در سینۀ خود حفظ و نقل می‌کردند. آنان می‌دانستند ماخذ آن احکام، کتاب و سنت است؛ چه، آنها را از صاحب شرع و اصحاب وی فرا گرفته بودند؛ ولی در آن روزگار آن قوم (صحابه) بادیه‌نشین، به امر تعلیم و تعلم و تالیف و تدوین آشنایی نداشتند و بدان رانده نشده بودند و هیچ نیازی ایجاد نکرده بود که بدان دست یازند و در روزگار صحابه و تابعان امر بر همین شیوه، جریان داشت و کسانی که به ویژه قرآن می‌دانستند و آن را نقل می‌کردند، قراء خوانده می‌شدند؛ یعنی آنان که کتاب را قرائت می‌کنند. و آنها امی نبودند؛ زیرا در آن روزگار امیت در میان صحابه صفت عامی شمرده می‌شد. چه، آنها از عرب بادیه‌نشین بودند و اطلاق قراء بر خوانندگان قرآن در آن دوران اشاره‌ای به این امیت بود. چه، ایشان قراء (خوانندگان) کتاب خدا و سنت منقول از خدا بودند و احکام شرعی را به‌جز از قرآن و حدیث از طریق دیگری نمی‌شناختند. و حدیث هم در غالب موارد به منزله شرح و تفسیری برای قرآن به شمار می‌رفت. پیامبر (ص) فرمود: «در میان شما دو امر فرو گذاشتم که تا به آنها متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو عبارتند از قرآن و سنت من». و از روزگار دولت هارون الرشید چون نقل، دور شد، به وضع تفاسیر قرآن و قید احادیث در متون نیازمند شدند؛ از بیم آنکه مبادا احادیث منقول از دست برود. سپس ناگزیر به شناختن زنجیره‌های حدیث و تعدیل روایان شدند تا از این راه اسناد صحیح حدیث را از مادون آن

بازشناسند. آنگاه استخراج احکام اموری که روی می‌داد از قرآن و سنت، توسعه پیدا کرد. و گذشته از این به زبان عرب فساد راه یافت و در نتیجه نیاز به وضع قوانین نحوی پیدا کردند. و کلیه علوم شرعی به منزله ملکاتی برای استنباط و استخراج و مشابهت و قیاس گردید و به علوم دیگری نیازمند شدند که همچون وسایلی برای شناختن علوم به شمار می‌رفتند؛ از قبیل معرفت قوانین عربی و قوانین این استنباط و قیاس و دفاع از عقاید ایمانی با ادله؛ زیرا بدعت‌های بسیار و عقاید الحاد پدید آمده بود. و همه این دانش‌ها دارای ملکه‌هایی گشتند که نیاز به تعلیم داشت و در زمره صنایع (فنون) به شمار می‌رفتند و ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع، شهرنشینان ممارست می‌کنند و عرب از همه مردم دورتر از صنایع می‌باشد. پس علوم هم از آیین‌های شهریان به شمار می‌رفت و عرب از آنها و بازار رایج آنها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند؛ از قبیل موالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند. چه ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند بر این امور استوارتر و تواناتر بودند. چنان که صاحب صناعت نحو «سیویه» و پس از او «فارسی» و به دنبال آن «زجاج» بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی به شمار می‌رفتند. لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند.

همچنین بیشتر داندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی به شمار می‌رفتند و همه عالمان اصول فقه چنان که می‌دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشترین مفسران، ایرانی بودند و به جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد، قومی از مردم فارس بدان نائل می‌آیند و آن را به دست می‌آورند.» و اما تازیانی که این تمدن و بازار رایج آن را درک کرده و از بادیه نشینی بیرون

آمده و به سوی تمدن مزبور شتافته بودند ریاست در دستگاه دولت عباسی آنان را به خود مشغول کرده و قیام به امور کشورداری آنان را از توجه به دانش و اندیشیدن در آن باز داشته بود. چه ایشان اهل دولت و نگهبان و اداره کننده سیاست آن به شمار می‌رفتند.

گذشته از اینکه بزرگ منشی و غرور، آنان را در آن هنگام مانع بود که به ممارست در دانش گرایند. زیرا دانش در شمار صنایع بود و رؤسا همواره از نزدیک شدن به صنایع و پیشه‌ها و آنچه بدان‌ها مربوط است سرپیچی می‌کردند و به هیچ رو بدان نمی‌گراییدند. و این امور را به کسانی واگذار می‌کردند که از نژادهای غیر عرب و مولدان بودند.^۱

آنچه از بزرگان و اساطین به نام میراث مکتوب بر جامانده - جز تعداد انگشت شمار - همگی به زبان عربی است. در بین فیلسوفان و نیز اندیشمندان سایر علوم، کمتر افرادی را سراغ داریم که آثار گرانسنگ خود را به زبان مادری به نگارش در آورده باشد. فیلسوفان نامداری همچون فارابی، بوعلی سینا، سهروردی، ملاصدرا، علامه طباطبایی و... که فلسفه با نام و عنوان آنها رقم می‌خورد و اندیشه‌های سترگ آنان فلسفه را اسلامی کرده است - گرچه ایرانی بوده و به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و توانایی نگارش به فارسی را داشته‌اند، ولی کمتر اثری از ایشان در قلمرو فلسفه به فارسی در دست است.

عربی‌نویسی تا بدان جا ریشه دوانیده و شاخ و برگ گسترانیده و سایه بر اندیشه‌ها انداخته که حتی بر خود عرب‌ها هم واقعیت امر، پوشیده مانده، بلکه بر آنها مشتبه شده است. آنان در آثار انتشاری خود از فلسفه اسلامی، با عنوان فلسفه عرب یا عربی یاد می‌کنند: بوعلی سینا، فیلسوف العرب، یا فلسفه العربیة.

جای بس شگفتی است که ناشران بیروت و مصر، فارابی و بوعلی سینا و امثال او را فیلسوفان عرب می‌دانند. از این شگفت‌انگیزتر آثار غربی‌ها است که از این بزرگان به فیلسوف عرب و از فلسفه آنها به فلسفه عربی یاد می‌کنند:

در غرب، فلسفه اسلامی به علت استفاده از زبان عربی، به عنوان زبان درس و بحث، فلسفه عربی خوانده می‌شود....

... از سوی دیگر نوع دیگری از فلسفه اسلامی وجود دارد که جهان غرب آن را

جزئی از سنت عقلانی خویش تلقی می‌کند و معمولاً تحت عنوان «فلسفه عربی» به آن اشاره دارد...^۲

نباید بر پژوهشگران غربی خرده گرفت؛ چون آنها زبان اثر نگارش یافته را سنجۀ هویت فرد قرار داده‌اند؛ همان زبانی که با آن دانش آموخته و می‌آموزد، و با آن، آموخته‌ها و اندیشه‌های خود را بیان می‌کند. زبان عربی روزگاری زبان رایج علمی مسلمانان بوده و هم اینک نیز هست. آنان کاری ندارند که بوعلی سینا کجا زاده شده و کجا رفته و در کجاها مجلس درس و بحث داشته است.

شاید بتوان چنین توجیه کرد که متفکران اسلامی به جهت علاقه و علقه به آیین اسلام و شکل‌گیری سازمان علمی با زبان عربی، نخواستند بیرون از این ساختار، به داد و ستد علمی بپردازند. دانشمندان مسلمان بیش از آنکه دغدغۀ علم داشته باشند، به اعتلای اسلام و مسلمین فکر می‌کردند:

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگری در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد. حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد... راجع به خدمات فراوان ایرانیان به اسلام، زیاد سخن گفته می‌شود؛ ولی کمتر به این نکته توجه می‌شود که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند و جز نیروی عشق و ایمان، نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند.^۳

بدین جهت زبان عربی به صورت زبان معیار علمی و رسم رایج در آمد؛ به گونه‌ای که اگر اثر علمی آنها به عربی نگارش نمی‌یافت، یا مورد مطالعه قرار نمی‌گرفت، یا کسی آن را به رسمیت نمی‌شناخت، یا از ارزش آن کاسته می‌شد.

نفس نگارش هر متن به زبان عربی، زمینه را برای بهره‌گیری و تسلط بیشتر بر زبان عربی فراهم می‌کرد. هر فارسی‌زبانی که خواندن و نوشتن یاد می‌گرفت، در قدم نخست تلاش می‌کرد با زبان دینی اش هم آشنایی بیابد. آموزش زبان عربی برای آنها معنای فهم متون دینی را داشت. افراد هر گونه که ممکن بود باید ادبیات عرب را فرا می‌گرفتند تا بتوانند با آموزه‌ها و دستاوردهای دینی ارتباط برقرار کنند و به تعامل بپردازند؛ ولی در دوره‌های اخیر علی‌رغم آنکه تحولات بنیادی در ساختار آموزشی کشور و به تبع آن در

حوزه‌های علمیه ایجاد شد، همچنان عربی‌نویسی به صورت میراثی جاودانه و ماندگار بر جای ماند، و کمتر کسی جرئت و جسارت آن را یافت که به زبانی غیر عربی بنویسد. استاد جلال‌الدین آشتیانی گذشته علمی ایرانیان را این گونه بیان داشته است:

ملت ما در دوران گذشته تن پرور و راحت طلب و تجمل پرست نبود. لذا در دوران اسلامی، اکثر مدرسان و مؤلفان در علوم عقلی و نقلی از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و کلام و ادبیات عربی و فلسفه الهی و عرفان و علوم ریاضی و طب ایرانی بوده‌اند. ولی با کمال تأسف با آنکه سالیان متمادی است ما با دنیای غرب و عالم و علم و صنعت رابطه داریم، مقام خاص خود را به دست نیاوردیم.^۴ دانشمندان ما در طی قرون و اعصار در همه جا حضور داشتند و از ناحیه تدریس و ترویج علوم اسلامی زبان فارسی را با خود به اقصی نقاط عالم بردند. و این وسعت حکومت زبان فارسی در هند و پاکستان و تبت از ناحیه سفر گبران مهاجر به هند به وجود نیامده است؛ بلکه مروجان دین و مذهب اسلام و عرفای نامدار و شعرای مسلمان، زبان فارسی را در مملکت وسیع هند زبان اول دین و در دیگر ممالک اسلامی زبان دوم اسلام قرار دادند.^۵ ... زبان فارسی از آن جهت در بلاد اسلامی دارای مقام خاص بود که اساتید بزرگی به این زبان افادت می‌نمودند و علوم عصر را با این زبان به تلامیذ القاء می‌نمودند.^۶ ... دانشمندی که در ایران چه بسا به زبان عربی آثار خود را می‌نوشتند، اما وقتی برای ترویج اسلام و اشاعه علوم اسلامی به ممالک دیگر از جمله هند مسافرت می‌نمودند، با زبان فارسی مقاصد علمی و میانی اسلامی را تقریر می‌نمودند و آثار خود را به زبان مادری تحریر می‌نمودند.^۷ ... تصوف اسلامی در اروپا به وسیله شعر و نظم و نثر فارسی راه پیدا نمود و بعدها طالبان عرفان به مطالعه آثار ابن عربی به خصوص فصوص الحکم و تائیه ابن فارض و دیگر آثار عرفانی پرداختند.^۸

استاد آشتیانی در توصیف شیخ سعید الدین فرغانی و کتاب شرح تائیه او (مشارق الدراری) چنین می‌نگارد:

ابن فارض در این قصیده (تائیه)، احاطه و تبحر کم‌بیدل خود را در علم سلوک ثابت نموده است. در شأن او همین بس که صدرالدین قونوی قصیده او را تدریس نموده و معضلات آن را شرح فرموده و یکی از اکابر فن عرفان و از تلامیذ درجه اول قونوی، تحقیقات استاد را شنیده و کتاب را شرح نمود.



این شرح فارسی مورد توجه خاتم المحققین، صدر الدین قونوی واقع شده، فرغانی را امر نموده که قصیده را به عربی نیز شرح نماید که همه افاضل دیار اسلام از آن استفاده نمایند.

اینکه صدرالدین قصیده را به فارسی تدریس می کرده است، دلیل است بر کثرت دانشمندان ایرانی در حوزه درس آن استاد بزرگ و وجود مدرسان و اساتید فارسی زبان در حوزه علمی دمشق و قونیه و مصر و بغداد و دیگر بلاد اسلامی.^۹

چرا زبان فارسی مادری که قرن ها در عرصه های مختلف علمی بالیده است، باید منحصر به روابط اجتماعی و خانوادگی باشد؟ چرا نباید از این زبان در عرصه های فنی و علوم استفاده شود؟ آیا به غنای زبان فارسی اندیشیده ایم؟ از تمامی ظرفیت های زبان فارسی بهره گرفته، آنها را به کار بسته ایم؟

زبان فارسی از دو سو ضربه می خورد: از یک سو از جانب شیفتگان فرهنگ و زبان غربی و از دگر سو از جانب شخصیت های سنتی که زبان عربی را با زبان دینی یکی پنداشته اند.

آری؛ هر اثر عربی زمینه بهره مندی افراد بیشتری را فراهم می کند. بخش زیادی از هم کیشان و هم مسلکان ما عرب هستند و به زبان عربی می خوانند؛ ولی به یاد داشته باشیم که در ایران و افغانستان و آسیای میانه، افراد فراوانی مشتاق متن های فارسی اند. نباید این بخش از هم کیشان و هم زبانان خود را از یاد ببریم؟

هانری کربن فیلسوف فرانسوی و ایران شناس معاصر، علی رغم آشنایی کامل به فارسی و عربی، نکات تغز و مغز و گوهرهای تابان فرهنگ شیعی را چید و در ظرف و زبان فرانسوی خود ریخت و بر دامنه معرفتی فرانسوی زبان ها افزود. حتی مقدمه های ایشان بر آثار فارسی و عربی به زبان فرانسه است! آیا کربن توانا به نگارش فارسی نبود؟ نخواست یا توانست؟ او در پی انتقال و افزودن فرهنگی بر فرهنگ خود بود. او پیش و پیش از آنکه فیلسوف یا مسیحی یا پژوهشگر، و به زعم برخی از اساتید ما مسلمان باشد، فرانسوی بود. دل سوز فرهنگ و مدنیت خود بود. او نیک می دانست آنچه به دست آورده، درهای گرانسنگی است که اگر به زبان فرانسه در آید، بر غنای فرهنگی آن مرز و بوم خواهد افزود. او به فرانسه نوشت تا ثابت کند که فرهنگ ایرانی و فلسفی در زبان فرانسه، هویت جدید اروپایی می یابد.

شگفت انگیز است که بیشتر متفکران بزرگ به زبان مادری می نویسند. متن های

افلاطون و ارسطو به زبان لاتین است. متن‌های کانت و هیدگر و نیچه آلمانی است. متن آثار پوپر انگلیسی است. آثار برگسون و سارتر فرانسوی است. ما که می‌خواهیم افلاطون و ارسطو و کانت و هیدگر و پوپر و برگسون و سارتر را بفهمیم، باید سراغ زبان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و یا لاتین برویم. اما فیلسوفان ما که خود فارسی‌زبان بوده‌اند، برخلاف ممشای همه متفکران نگاشته‌اند. آیا یکی از علل تأخر فرهنگی ما نگارش متون علمی به زبانی نیست که مردم ما با آن ناآشناوند؟

اکنون در کشور ما، زبان عربی جای خود را به زبان‌های اروپایی داده است. متفکران معاصر به انگلیسی و یا فرانسوی می‌نویسند. هنوز هم آثار گرانسنگ متفکران ایرانی به زبان‌های غیرمادری آنها نگارش می‌یابد. آنان چگونه می‌توانند با مردم خود ارتباط برقرار کنند؟ چرا باید به غیر فارسی نوشت تا دیگری آن را به فارسی برگرداند؟ اگر به راستی دل در گرو فرهنگ خود دارید، فارسی بنویسید اگر مطلوب باشد زحمت ترجمه را خود آنها خواهند کشید. آل احمد روشنفکران را موظف اخلاقی می‌کند که کتاب‌های خارجی را به فارسی برگردانند تا بر غنای فرهنگی کشور افزوده شود. بزرگان ما خود به زبان غیر فارسی می‌نگارند! هر متن و نوشته‌ای بر قلمرو فرهنگ تأثیر خواهد گذاشت. متن‌هایی که به زبان دیگری است، فعلاً بر اندوخته‌های معرفتی اهل آن زبان‌ها می‌افزاید! تا بعد از ترجمه «شاید» به ایرانیان فارسی‌زبان نیز سودی رسانند.

متفکران بزرگ معاصر ایران، با این رفتار خود، گرچه ممکن است بر موقعیت علمی خود بیفزایند، ولی اسباب انحطاط و عقب‌ماندگی مردم این سرزمین را فراهم می‌کنند. مردم نخست باید بخش اصلی عمر خود را صرف فراگیری زبان انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی یا عربی کنند تا بتوانند زبان تخصصی فراگیرند و بعد هم بروند مثلاً اثری از متفکری را بخوانند. هر کدام هم به زبانی متفاوت می‌نویسند. خدا را سپاس که متفکران ما زبان چینی نمی‌دانند و گرنه در تمام عمر باید زبان می‌آموختیم و دیگر فرصت برای مطالعه کتاب بزرگان باقی نمی‌ماند. گاه می‌گویید فلان متفکر ایرانی در غرب شناخته‌تر از ایران است. زیرا او کتابش را برای آنها و به زبان آنها نوشته است. ما بزرگان خود را از آن جهت بزرگ می‌دانیم که زبانشان را نمی‌فهمیم، نه از آن جهت که آنها خیلی می‌فهمند.

نهضتی را که شاگردان علامه طباطبایی، همچون مرحوم سید جلال الدین آشتیانی،

شهید مرتضی مطهری، و مصباح یزدی آغاز کردند، بالاترین خدمت به زبان فارسی در عرصه فرهنگ و عرفان و فلسفه و کلام است.

در ژرفای وجود ایرانیان، هنوز شعله‌های عشق به اسلام و اسلام خواهی - علی‌رغم همه تلاش‌هایی که صورت گرفته است - زبانه می‌کشد. اینانند که دامن همت قرص و محکم به کمر بسته و با عزمی استوار پای به میدان نهاده تا دگر باره در فرهنگ و تمدن اسلامی شکوفایی بیافرینند.

باور کنیم که بسیاری از مباحث فلسفه زبان و فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق و ... در لابه لای متون متفکران بزرگ اسلامی انباشته است. باید توجه داشت که دانشگاه‌ها و حوزه علوم انسانی، مشتاقانه به دنبال منابع دست اول دینی می‌گردند؛ ولی افسوس که بین ایشان و منابع دست اول دیواری بزرگ به نام زبان، حائل است. راه ورود ایشان به مجموعه‌های علمی کاملاً بسته است. دانشجویان، در فقه و اصول و کلام و فلسفه و حدیث و تاریخ و تفسیر و ... راهی به متون دست اول ندارند؛ بلکه باید به ترجمه‌های بد و غیر حرفه‌ای مراجعه کنند. آنچه قابل اعتماد است به زبان غیر فارسی است. اگر نبود اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی و شرح و تفصیل شهید مطهری یا آموزش فلسفه مصباح یزدی و دیگر آثاری که به تازگی نگارش یافته است، ما چگونه می‌خواستیم دانشجویان را با علوم اسلامی آشنا کنیم.

زبان فارسی هم ظرفیت و هم قابلیت زبان علمی دنیای امروز را دارد. این بدان معنا نیست که ما خود را از آشنایی با زبان‌های دیگری محروم بسازیم؛ ولی وجهی ندارد که عالمان ایرانی نخست غیر ایرانی بنگارند.

نگارش یک مقاله علمی به زبان انگلیسی و درج آن در مجلات طبقه‌بندی شده آنها، دارای امتیاز بالایی است. بدین جهت افراد می‌کوشند تا راهی برای ورود به این جرگه بیابند. در دانشگاه‌ها و مراکز علمی پس از پذیرش مقاله در نشریات علمی، بدان امتیازهایی داده می‌شود. چرا ما خود برای تولید علم و اندیشه، در پی چنین روشی نباشیم؟ باید با نگارش هر مقاله علمی، بلکه هر اثر علمی به زبان فارسی، به نویسنده آن امتیازات خاصی داده شود.

موازن علمی و اسلامی گاه با هنجارهای فرهنگی و قومی و ملی درآمیخته است. نمی‌توان این واقعیت را پوشیده داشت، ولی نباید هم در برابر آن کرنش کرد و سر فرود آورد. دنیای اندیشه، دنیای آزادی است. به برکت انقلاب اسلامی این فضا و موقعیت

فراهم آمده است و مردم هزینه آن را پرداخته‌اند. ما از آزادی بیان گذر کرده‌ایم و به رشد و شکوفایی آزادی اندیشه رسیده‌ایم. زیرا هم اینک سخن از نهضت آزاد اندیشی است. سیاست کلان و اصلی کشور بر حمایت از اندیشه و اندیشه‌ورزان است.

در دروس منطق و فلسفه و یا عرفان ما در پی آن هستیم که درکی منطقی و فلسفی و عرفانی بیابیم. بسیاری از اساتید منطق و فلسفه و عرفان از مثال‌های غیر فارسی بهره می‌گیرند. حداقل خلاقیت، تغییر در مثال‌ها است. بعضی از فراگیران خیال می‌کنند قوانین منطق فقط در زبان عربی کاربرد دارد. در «زید قائم» است که موضوع و محمول و نسبت و حکم وجود دارد. در دلالات هنوز سخن از نار و دخان و ضیف است. اگر قرار است که مخاطب، مفهومی را بیاموزد، چرا نباید از مثال‌های رایج فارسی خودمان استفاده کنیم. کتاب‌های منطق و فلسفه و دیگر دروس، آکنده از مثال‌های عربی است. باید زبان فارسی موقعیت علمی و توانایی از دست رفته خود را توسط حوزویان باز یابد. زبان فارسی زبان اندیشه و منطق و خرد است. زبان تخیل و کنایه است. می‌توان با آگاهی، زبان فارسی را بالنده تر ساخت. حتی در مثال‌ها هم ما می‌توانیم فرهنگ اندیشیدن را وارد جامعه و فضای عمومی کشور کنیم. فارسی‌سازی مثال‌ها به معنای تعارض و مقابله با زبان عربی نیست؛ بلکه بهره‌گیری از ظرفیت زبان فارسی برای بیان و تحقق اهداف آموزشی است. «عباس ایستاده است» برای انتقال مفاهیم فلسفی بسیار راحت‌تر است تا «زید قائم». باید بی‌بیزیریم که ما توانایی آموزش زبان عربی را به همگان نداریم؛ چنان‌که آموزش زبان انگلیسی در ساختار و نظام آموزشی بسیار ناموفق بوده است. هیچ دانش‌آموزی در مقطع پایانی دبیرستان توان ترجمه انگلیسی را ندارد؛ مگر آنکه در بیرون از دبیرستان زبان خوانده باشد. حال ما می‌خواهیم عربی را به آنها آموزش بدهیم. آموزش عربی هم همانند انگلیسی خواهد بود. تدریس منطق و فلسفه و عرفان برای آن است که فلسفه از حوزه دانشی خود درازدامن‌تر شود و دامنه شمول بیشتری بیابد. پس باید از مثال‌هایی استفاده کنیم که دانشجوی و یا طلبه با آن سر و کار دارد. چرا نباید یک جامعه‌شناس یا جغرافی‌دان و یا ستاره‌شناس و یا فیزیک‌دان با گزاره‌های منطقی آشنا باشند؟ زبان فارسی، برای انتقال معانی و مفاهیم بسیار قوی است. از این توانایی متأسفانه چنان‌که باید بهره‌گرفته نمی‌شود. لازم نیست ما جوهر و عرض را به فارسی برگردانیم، یا به جای «مستقیم» واژه «سیخکی» را بگذاریم؛ ولی لازم هم نیست برای تبیین قضیه حمله بسیطه از «الفرس موجود» هنوز



استفاده شود و برای حمله‌ی مرکبه از «النار حار» یا «زید قائم». باور کنیم که زبان فارسی توانایی هضم دانش جدید بشری را دارد. فارسی را دست کم نگیریم. استاد سید جلال الدین آشتیانی این ضرورت را از چشم انداز دیگری نگریسته‌اند و با بهره‌گیری از رویکرد فقهی چنین نگاشته‌اند:

آیا ما حس مسئولیت نمی‌کنیم که اصلاً به این مهم در این عصر که همه‌ی قسم و سبیل ارتباط موجود است، تأثیری در فارسی‌زبانان سایر ممالک نداریم؟^{۱۰} استاد آشتیانی با عنایت به گذشته‌ی پر بار فرهنگ کشور عزیز ایران، متفکران و تصمیم‌گیران را با یک پرسش جدی روبه‌رو می‌سازد:

آیا نباید دانشمندان ما از این وسیله‌ی مهم (زبان فارسی) در مقام ارتباط جهت ترویج این زبان و تکمیل آن در دنیای خارج از ایران و بالاخره اثر گذاشتن در افکار آنان از طرق متعدد، از ناحیه‌ی هم‌زبانی و برقرار نمودن همدلی از ناحیه‌ی هم‌زبانی در عقاید و اصول استفاده‌ی کامل نمایند.^{۱۱}

استاد آشتیانی بر این عقیده است که زبان فارسی نقش پر رنگ و چشم‌گیری در انتشار احکام اسلامی در خارج از مرزهای ایران داشته است:

دانشمندان ما در گذشته در ترویج زبان فارسی از این راه خیلی موفق بوده‌اند و از راه تکلم و محاوره به زبان فارسی و تحریر مقاصد خود به زبان فارسی در مقام تبلیغ و نشر احکام اسلامی خارج از ایران به این زبان خدمات شایانی نموده‌اند. و این امر که مسلمین چین و بعضی دیگر از بلاد در مقام نیت نماز به زبان فارسی نیت خود را اظهار می‌نمایند، بسیار قابل توجه است. و این امر خود نشان دهنده‌ی علاقه‌ی مردم مملکت ما به وطن و موجودیت خود بوده است.^{۱۲}

وی با صراحت و تأکید بیشتر می‌نگارد:

طبع کتب اعم از فلسفی و عرفانی، دینی و ادبی، در حوزه‌ی استفاده‌ی فارسی‌زبانان و یا صاحبان علاقه به فارسی که در خارج از ایران به سر می‌برند یکی از وظایف دانشمندان مملکت ما است. و مسافرت‌های علمی نیز یکی از طریق کسب این موفقیت است. ایران باید در این عصر بزرگ‌ترین مرکز تدریس علوم فلسفی باشد. باید از این راه با تمام مراکز علمی در جهان که فلسفه تدریس می‌شود و عدد این مراکز در این عصر بسیار است، رابطه برقرار کرد...^{۱۳}

□ پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، محمد گنابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۱۴۸ - ۱۱۵۱؛ همان، دار احیاء تراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، ص ۵۴۳ - ۵۴۵. و نیز ر. ک: صفا، ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۱.
۲. تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر دکتر سید حسین نصر و دکتر الیور لیمن، ترجمه: جمعی از استادان، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱.
۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۴، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۲۹.
۴. فرغانی، سعید الدین، مشارق الدراری، مقدمه و تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵؛ برای توضیح بیشتر ر. ک: زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹.
۵. آشتیانی، سید جلال الدین، منتخب آثار حکمای الهی ایران، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ج ۳، ص ۱۵.
۶. همان، ص ۱۶.
۷. همان، ص ۱۷.
۸. همان.
۹. مشارق الدراری، ص ۱۰۵.
۱۰. فیض، ملامحسن، اصول المعارف، تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲، ص ۲۰.
۱۱. همان، ص ۲۱.
۱۲. همان، ص ۲۰.
۱۳. همان، ص ۲۱.